نگاه

متافیزیک مرتب کردن

استفانو سالیس

ترجمه: مهشید اسماعیلی

روبرتو کالاسو، فیلسوف و قصه‌پرداز ایتالیایی و صاحب امتیاز نشر ادلفی است که آثار منحصر به فردی از خود در ادبیات ایتالیا به جای گذاشته است. مقاله حاضر براساس کتاب «چگونه یک کتابخانه را مرتب کنیم» از روبرتو کالاسو، نوشته و منتشر شده است.

روزی در حالی که در تورنومنت آماتوری مشغول بازی شطرنج بودم، بازیکن دیگری که از من و حریفم قوی‌تر بود، دست به کار تعیین تکلیف برای میز بازی شد. وقتی که مرحله اول بازی تمام شد، نوبت به ساختن و پرداختن ایده‌ها، وعده‌ها، راه‌حل‌های درخشان احتمالی، خطرها، تنش‌ها، فداکاری‌ها و فاجعه‌های قریب‌الوقوع رسید. پس از لحظه‌ای تامل در حالی که همگی مبهوت حرکت‌هایش بودیم، تماشاگری با حالتی طنزآمیز ابراز تعجب کرد و در حالی که سر تکان می‌داد، گفت: «خدای من همه جور اتفاقی دارد رخ می‌دهد» درست می‌گفت. شطرنج‌باز در صحنه به ظاهر ثابت و صامت بود ولی از درون خروشان بود و از هر سوی به واقع توفانی در راه بود. کتاب طلایی و اخیر روبرتو کالاسو «چگونه یک کتابخانه را مرتب کنیم» را به یاد آوردم؛ چون کتاب‌ها در قفسه‌ها همانند مهره‌ها در شطرنج هستند هر یک روابطی را با دیگران حفظ می‌کنند و موقعیت هر کدام نسبت به سایر کتاب‌ها تاثیرگذار و تاثیرپذیر است هم به صورت فردی و هم جمعی؛ حتی آنهایی که دیگر در بازی نیستند، برای پیش‌بینی لحظات پیش رو یعنی اتفاقی که لحظه بعد می‌افتد، آنچه روی داده و آنچه رخ خواهد داد؛ بعد از یک حرکت دیگر یا حتی پس از ۱۰ حرکت همه در نظر گرفته می‌شوند و اینکه هر کدام بتوانند بهترین حرکت خود را انجام دهند، مهم است. اما موضوع فقط این نیست، مساله اینجاست که کتاب‌ها در یک کتابخانه در عین اینکه به ظاهر ساکت و بی‌حرکت هستند همواره مشغول به وجود آوردن انواع وقایع هستند؛ با هم صحبت می‌کنند، پیشنهاد می‌کنند، ایما و اشاره می‌کنند و گاه با هم بحث می‌کنند؛ همهمه‌ای دایمی است، زمزمه‌ای است از یک هیاهو، یک وزوز. از این رو امید می‌رود که آوای کری بیرون آید، فریادی آهنگین، یک هارمونی تکنیکی. به همین خاطر نظم را طلب می‌کند. کالاسو که مرد همه کتاب‌هاست (حتی آن کتاب‌هایی که انتشاراتش مجوز نشرشان را نیافت و آنهایی که از قفسه‌ها حذف شدند. هنر مراقبت از یک کتاب و وارد کردن آن به طبقه‌ای از کتابخانه چیزی است که با مرور زمان پالایش می‌شود و در آن قناعت پیشه می‌شویم همانند برگه نمرات) بلافاصله درک می‌کند که موضوع انتظام کتاب‌ها «شدیدا فراطبیعی» است زیرا می‌داند که نظم قطعی در کتاب‌ها مانند نظم در زندگی و در جهان نمی‌تواند وجود داشته باشد. از این رو لازم است از موضع خود پایین آمده و از کتابخانه‌مان پیمان صلحی (نه چندان اغراق‌آمیز) را درخواست کنیم. من نیاز او به جلد کردن کتاب‌های کاهی را به خوبی درک می‌کنم نه تنها برای اینکه مهمان آن را زیاد نبیند بلکه بیشتر برای پنهان کردن آنها از چشم خودش و آرام کردن سروصدای اجتناب‌ناپذیری که هر کتاب ایجاد می‌کند. اگر فقط یک بار چشم‌تان بر آن بیفتد از شما آزرده خاطر می‌شود حتی اگر این نگاه گذرا باشد. اداره بی‌عیب و نقص کتاب‌ها وقتی از تعداد مشخصی بیشتر می‌شوند غیرممکن، بی‌فایده و حتی غیرعقلانی می‌شود. همه ما با صدای ناظر درون‌مان سروکار داریم زیرا این ویژگی انسان‌ها و ذهن آنهاست؛ واضح است که حق با ابی واربرگ بوده است: این کار تنها برای خودش نیست بلکه برای بازدیدکنندگان آینده کتابخانه‌اش که هر یک از آنها دایما نظمی تازه در آن ایجاد می‌کند هم هست، زیرا قفسه‌ها باید شگفتی و جاذبه به وجود آورند لکن هر یک تیتر کتاب‌ها را براساس ترتیبی خواهد چید که تنها خاص خودش است و نه کس دیگر؛ توجه کنید! متعلق به خودش، متعلق به لحظه‌ای مشخص. این انباشته دارای لایه‌هایی مشخص و زمین‌شناسانه است، تلاطم‌ها، هیجانات «جزایری از علائق» را ثبت می‌کند، گلچینی از گذشته‌ها را نگه می‌دارد و «می‌داند چگونه آنها را فراموش کند» اما آن آینده‌هایی را پیش‌بینی می‌کند که حتی فکر نمی‌کنیم وجود داشته باشند. کتابخانه، دفترچه خاطراتی رام نشدنی از هویت ماست. خریدن و البته بلافاصله نخواندن بسیاری از کتاب‌ها برای کشف کردن لازم است؛ شاید سال‌ها بعد پژوهش ما را به ضرورت به سراغ همان کتاب ببرد و ما بگوییم: آری در خانه داشتیم اما هنوز مطالعه نکرده‌ایم. این جست‌وجوی کالاسو متون دیگری از این دست را نیز در بر می‌گیرد. ماجرای هیجان‌انگیزی است از شناخت یا «توهم شناخت» مفهومی که این نویسنده وصف‌ناپذیر و بی‌همتا در عرصه بین‌المللی در همین اثر پیچیده‌اش به نحو شگرفی آن را تبیین می‌کند؛ این شکوه‌ای روانی و واقعی از عشق‌ها و دلسردی‌ها و شورها و آزردگی‌ها، حماقت‌ها و مسخ شدن‌هاست. ترتیب کتاب‌ها بخشی از این نظم درونی است و ذهن هر چه هوشیارتر و اهل مطالعه‌تر باشد بیشتر این ارتباطات نیرومند، ضروری و غیرقابل پیش‌بینی به صورت غافلگیرکننده بر او نمایان می‌شود؛ هر خواننده حقیقی سرنخی را دنبال می‌کند، کالاسو این چنین می‌نویسد: «هر بار که کتابی را باز می‌کند، سرنخ را دوباره در دست می‌گیرد و آن را می‌پیچد، گم می‌کند، گره‌هایش را می‌گشاید و در آن گره ایجاد می‌کند» و این است معنای زندگی‌مان به عنوان خواننده. بعضی از کتاب‌ها باید نزدیک دیگر کتاب‌ها باشند از جهت زیبایی‌شناسی، فلسفی، ادبی و دانش؛ تا آنجا که حتی طرد آنها از بقیه مکان‌های کتابخانه می‌تواند معیار خوبی برای همسایگی با سایرین باشد. همه می‌دانیم «بعضی کتاب‌ها از دیگر کتاب‌ها برابرترند» و حتی «کتاب‌های پوسیده» نیز برای خود نقشی دارند. به هر صورت همه و همه باید در بازی چندین ساله نظم یا همان درهم‌تنیدگی درگیر باشند، چنانچه هستند. یک کتابخانه مورد احترام، به ناچار، مجموعه‌ای از تعداد قابل توجهی از تکین‌هاست و حرکتی بی‌پایان است. کالاسو اذعان می‌کند برای نظم و ترتیب یک کتابخانه هرگز راه‌حلی پیدا نخواهد شد و نباید پیدا شود.» درست مانند «پات» در شطرنج که تنها موقعیت ناپایدار ثابت است که خود، بازی را به سوی کیش و مات و ناامیدی می‌برد و صد البته فقط بر مبتدی‌ها عارض می‌شود. معمولا، ولی، پیش از فینال مسابقه هر اتفاقی ممکن است رخ دهد اما نگران نباشید: بعد دوباره همه چیز از نو شروع می‌شود؛ سفید حرکت می‌کند. همیشه یک کتاب تازه وجود دارد و وجود خواهد داشت.

روشنفکری ایرانی

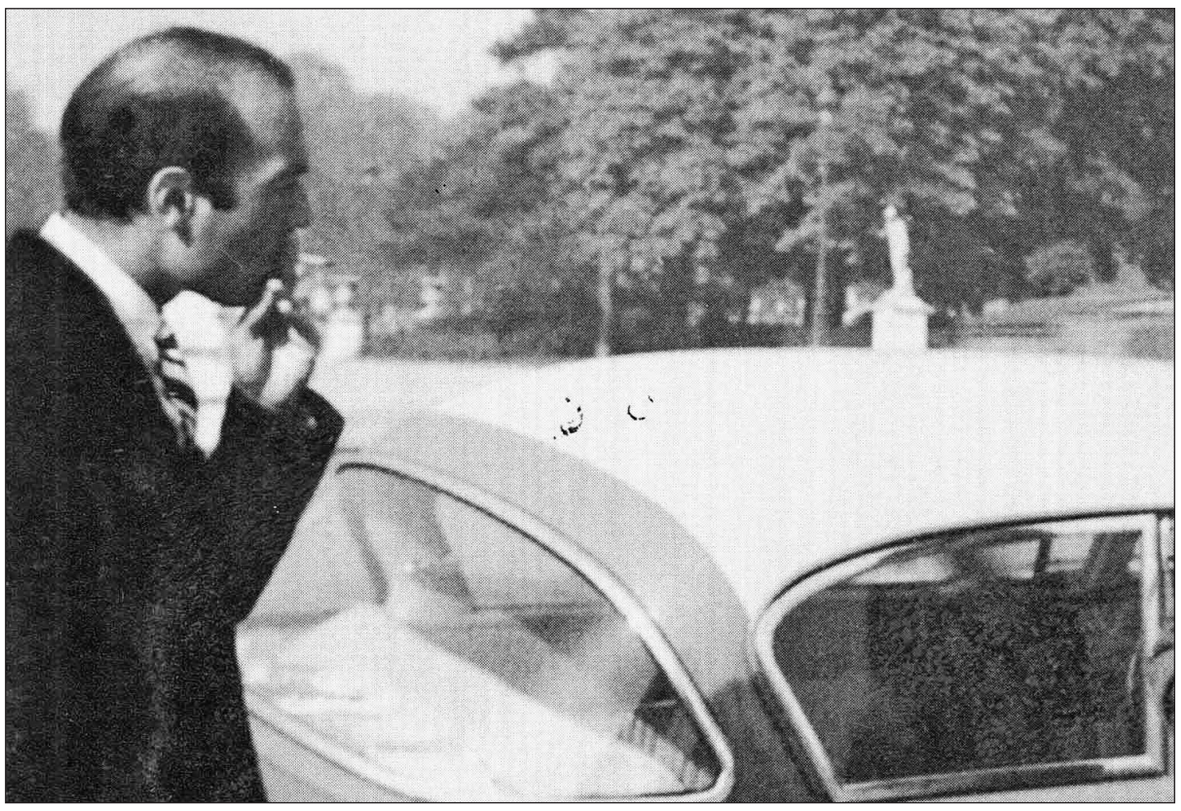

نگاهی به چهل‌وسه سال بازخوانی برجسته‌ترین روشنفکری دهه ۱۳۵۰ ایران

شریعتی در چهارراه

مرتضی ویسی

چهل و سه سال از درگذشت علی شریعتی (۱۳۵۶-۱۳۱۲) می‌گذرد. دکتر شریعتی بدون شک برجسته‌ترین و اثرگذارترین و شاخص‌ترین روشنفکر دهه ۱۳۵۰ خورشیدی است که دامنه تاثیرش از سال‌های اول انقلاب فراتر رفته و آثار و اندیشه‌ها و کردار سیاسی‌اش تا به امروز، از جنبه‌ها و منظرهای گوناگون مورد بررسی قرار گرفته و از آن خوانش‌های کثیر و گاه متضادی صورت گرفته است.

در جستار پیش رو، نویسنده که خود دکترای تاریخ انقلاب اسلامی دارد، کوشیده برخی از این قرائت‌ها و واکنش‌های متقابل و بعضا متعارض را معرفی و به نحو اختصار مورد نقد و ارزیابی قرار دهد. روشن است که قرائت نویسنده از شریعتی و خوانش‌هایی که از او صورت گرفته، خود می‌تواند محل نقد و ارزیابی قرار گیرد و باب بحث درباره شریعتی و قرائت‌ها از او گشوده است و صفحه اندیشه نیز در انعکاس و بازتاب این دیدگاه‌ها، خود را موظف می‌داند.

در تاریخ هر کشور و هر جامعه‌ای شخصیت‌های زیادی هستند که در قامت یک معما و مساله بروز پیدا می‌کنند. شخصیت‌های تاریخی که اساسا بحث و مشاجره بر سر آنها تمامی ندارد و گاهی اوقات افراد می‌پذیرند که آنها همچنان مساله بمانند و در همان گوشه از تاریخ باقی بمانند. شاید این مساله هیچ‌گاه حل نمی‌شود اما تاثیرات تاریخی آنها باقی خواهد ماند و به همین جهت هر زمان و هر نسلی حق دارد با نگاه جدیدی به این شخصیت‌ها و مسائل پرداخته و در دادگاه دیگری به قضاوت درباره آن شخصیت‌ها بپردازد. بدون شک در تاریخ کشور ما یکی از مهم‌ترین این شخصیت‌ها دکتر علی شریعتی است.

شریعتی یک مساله لاینحل

برای من و نسل من شریعتی شخصیتی مهم و تاثیرگذار بود که همچنان یک مساله لاینحل و مبهم باقی مانده است که برای بسیاری تبدیل به یک مساله دشوار و برای بسیاری دیگر نیز تبدیل به یک فراموشی و قضاوت‌های کلیشه‌ای شده است. اما واقعیت این است که نه تنها شریعتی بلکه هیچ گفتمان و هیچ تفکر دیگری را در تاریخ نمی‌توان حذف کرد بلکه در جایی از تاریخ می‌مانند و ممکن است با احیای خود تاثیرات پایداری به جا بگذارند. به همین جهت نسل امروز حق دارد با بازبینی این شخصیت مهم قضاوت‌های خود را در این باره داشته باشد. دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی ایران آوردگاه تحولات مهمی در تاریخ ایران بودند که مهم‌ترین آن انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ بود. درواقع شریعتی را با هر قضاوتی باید بر بستر تاریخی این دوران مطالعه کرد و هر قضاوتی غیر از توجه به این فضای تاریخی مغالطه و قضاوت‌های کلی است که عملا هیچ نشانی از واقعیت ندارد. مهم‌ترین ویژگی فضای تاریخی شریعتی استبداد سیاسی بود که اجازه بیان هیچ‌گونه اعتراضی وجود نداشت و با ظهور کوچک‌ترین انتقادی در فضای عمومی با سرکوب مواجه می‌شد. پس برای مواجهه با این سرکوب بیان و زبان همیشگی کارساز نبود و به زبان جدیدی نیاز بود.

چهارراه گفتمانی

در این دو دهه می‌توان یک چهارراه گفتمانی ترسیم کرد که این چهارراه در لحظات مهم تاریخی با هم تداخل‌ها و برخوردهایی داشتند. این چهارراه را می‌توان این‌گونه ترسیم کرد: حاکمیت و رژیم شاه، چپگرایان، ملی‌گرایان، روحانیت و جریان مذهبی‌ها. این چهار گفتمان با تداخل‌ها و تشابهاتی چهار گفتمان مسلط در آن دوران بودند که افراد و جریان‌ها فراخور ویژگی‌های خود در یکی از این جریان‌ها قرار می‌گرفتند. شریعتی دقیقا در میانه این چهارراه قرار داشت و به‌طور مشخص و عینی با هیچ‌کدام از این گفتمان‌ها همراه نشد و او راه خود را در پیش گرفت و دست به خلق جهان جدیدی زد که آثار زیادی بر جامعه ایران گذاشت.

از زمان درگذشت علی شریعتی ۴۳ سال می‌گذرد و تاکنون جریان‌ها و دسته‌های مختلف فکری سیاسی قضاوت‌های مختلفی درباره او داشته‌اند. کمتر شخصیتی مانند شریعتی را می‌توان سراغ داشت که تا این حد مورد قضاوت و ارزیابی قرار گرفته باشد. در میان ویژگی‌های مشترک مواضع افراد و گروه‌های مختلف یک ویژگی است که شاکله این بحث را شکل می‌دهد. اساسا اکثر گروه‌ها و جریان‌های بعد از انقلاب همگی شریعتی را خارج از بستر تاریخی آن مورد بررسی قرار داده‌اند و یکی از مهم‌ترین ثمره‌های این موضوع شکل‌گیری قضاوت‌های کلی و شخصی درباره شریعتی است و همچنین نسبت یک جریان مهم که از قضا خانواده خود دکتر شریعتی نیز با این جریان همراه شده‌اند و آن هم نسبت سیاست‌زدایی با شخصیت دکتر شریعتی است که در ادامه تا حد امکان توضیح داده می‌شود.

گروه‌های زیادی را می‌توان نام برد که درباره این شخصیت مهم تاریخی به بحث و گفت‌وگو نشسته‌اند و طی این چند سال مواضع خود را بیان داشته‌اند اما در این فضای محدود صاحب این قلم چند جریان فکری و سیاسی را مد نظر قرار داده تا مواضع آنها را درباره دکتر علی شریعتی در چهل و سومین سال درگذشت این شخصیت مهم مورد بررسی قرار داده و نشان دهیم در زمان حال شریعتی و افکار او در چه موقعیت تاریخی و اجتماعی قرار دارد. درواقع این فرصتی است تا از گذر این قضاوت‌ها یک بار دیگر مساله شریعتی را مورد بازخوانی و تفسیر قرار دهیم.

حاکمیت و روحانیت

فردای انقلاب ۵۷ و شکل‌گیری حکومت جمهوری اسلامی، حاکمیت به‌گونه‌ای باید مواضع خود را درباره شریعتی اعلام می‌کرد، چراکه بسیاری شریعتی را معلم انقلاب می‌دانستند. کسی که نوارها و کتاب‌های سخنرانی‌اش به وفور در میان شخصیت‌های انقلابی دست به دست می‌شد و همچنین عکس‌های او در میان تظاهرات‌کنندگان کاملا نمایان بود، به همین جهت حاکمیت جمهوری اسلامی نمی‌توانست نسبت به این امر بی‌تفاوت باشد.

واقعیت امر این است که برخورد حاکمیت با شخصیت و افکار شریعتی به نوعی یک برخورد دوگانه بوده و هست. امروزه که یکی از مهم‌ترین خیابان‌های پایتخت با عنوان دکتر شریعتی نامگذاری شده است خود گویای پذیرش این شخصیت در میان بدنه حاکمیت است. اما به هر حال نمی‌توان از اختلاف نظر روحانیت با شریعتی از همان آغاز روزهای انقلاب و حتی تا امروز گذشت.

ماجرای مخالفت روحانیت با دکتر علی شریعتی به روزگار پیش از انقلاب باز می‌گردد؛ زمانی که شریعتی در حسینیه ارشاد سخنرانی و تفسیر و قرائت جدیدی را از مذهب و تشیع ارایه می‌کرد که برای برخی روحانیون حوزه علمیه این قرائت خوشایند نبود. تکیه بیش از اندازه برانزو او بی‌تحرکی روحانیت در طول تاریخ موضوعی بود که به بحث‌های دنباله‌داری دامن زد که از قضا با ظهور امام خمینی بسیاری از این مناقشات به نفع شریعتی تمام شد. اما در مجموع این مباحث و مشاجرات به بعد از انقلاب نیز کشیده شد و مخالفت با شریعتی و افکار او در میان روحانیت کم نبود. در این میان قضاوت‌های شهید مطهری هم کم بی‌تاثیر نبود. او در جایی عنوان کرده است: «کوچک‌ترین گناه این مرد بدنام کردن روحانیت است. او همکاری روحانیت با دستگاه‌های ظلم و جور علیه توده مردم را به صورت یک اصل کلی اجتماعی درآورد. [و] مدعی شد که ملک و مالک و ملا و به تعبیر دیگر تیغ و طلا و تسبیح همیشه در کنار هم بوده و یک مقصد داشته‌اند.»... «و خدا می‌داند که اگر خداوند نبود از باب «و یمکرون و یمکرالله والله خیر الماکرین» در کمین او نبود او در ماموریت خارجش چه بر سر روحانیت و اسلام می‌آورد.» اما به هر حال شریعتی بعد از انقلاب نه تنها حذف نشد بلکه تمامی کتاب‌ها و سخنرانی‌های او درنهایت بدون محدودیت منتشر شد. درواقع شریعتی به عنوان یک روشنفکری دینی که خدمات زیادی به شکل‌گیری ادبیات انقلاب اسلامی کرده بود، پذیرفته شد.

نوشریعتی‌ها

نوشریعتی‌ها جریانی تقریبا نوپا هستند که بعد از انقلاب شکل گرفتند. افرادی که این جریان را شکل می‌دهند به هیچ عنوان افرادی یک‌دست و همفکر نیستند، بلکه افکار و شخصیت‌های مختلفی از جمله هاشم آقاجری، امین قانعی‌راد، بیژن عبدالکریمی، عباس منوچهری، حسین مصباحیان و شمار زیادی از شاگردان آنها را شامل می‌شود.

آن‌گونه که محسن آزموده روزنامه‌نگار در یادداشتی درباره این جریان عنوان می‌کند: اطلاق عنوان جریان یا حلقه یا گروه به این اسامی و قرار دادن آنها ذیل عنوان کلی «نوشریعتی»، بدون روشن شدن دقیق این عنوان، اولا به آن معنا نیست این چهره‌ها آگاهانه و کاملا ارادی به تاسیس یک جریان یا حلقه یا گروه پرداخته‌اند و ثانیا میان رویکرد و نگاه این افراد به شریعتی و نحوه قرائت‌شان از او تفاوت‌های اساسی مطرح است و ثالثا هیچ بعید نیست هر یک از این پژوهشگران از اینکه نوشریعتی خوانده شوند، یا طرح فکری‌شان چنین نامیده شود، راضی نباشند. اما در مجموع و با یک نگاه ساده‌ساز و نادقیق و از منظر کسی که جریان‌های فکری معاصر ایران را بررسی می‌کند، می‌توان این افراد را (با وجود میل شخصی خودشان شاید) نوشریعتی خواند. ظهور و بروز این جریان نیز معمولا در همایش‌ها، نشست‌ها، گفتارها و نوشتارهای مطبوعاتی و بعضا کتاب‌هایی است که در سال‌های اخیر، در جهت بازخوانی میراث فکری علی شریعتی عرضه شده است.

با وجود تفاوت‌ها و اختلاف دیدگاه‌هایی که ممکن است میان پژوهشگران مذکور در قرائت دکتر شریعتی وجود داشته باشد، می‌توان به‌طور نسبی اشتراکاتی را برشمرد که اطلاق عنوان نوشریعتی به ایشان را به نحو ایجابی ممکن می‌سازد. مهم‌ترین وجه مشترک همه این اندیشمندان نگاه همدلانه و مثبت‌شان به دکتر شریعتی است، البته با حفظ موضع انتقادی. این پژوهشگران، هر یک از موضع خود و به درجات متفاوت، میراث شریعتی را یکسره منفی ارزیابی نمی‌کنند، برخلاف آنها که با شریعتی و آثار او به هیچ‌وجه بر سر مهر نیستند و به جهات گوناگون او را متهم می‌کنند.

سلطنت‌طلبان و مخالفان نظام

این جریان که بیشتر از طرفداران رژیم شاه یا به‌طور کل بدبین به انقلاب اسلامی ۵۷ ایران و میراث آن هستند به‌طور کل شریعتی را ایدئولوگ این انقلاب و نظام تاسیس‌یافته آن می‌دانند و به خاطر ضدیتی که با نظام جمهوری اسلامی دارند شریعتی را آماج نقدها و حتی اهانت‌های خود قرار می‌دهند. برای این جریان شریعتی کسی بود که نیروهای مذهبی را علیه شاه بسیج کرد و با بی‌توجهی شاه به ادبیات حاصل از این افکار جریان انقلاب شکل گرفت. در این نوع نگاه جریان‌های مختلفی از جمله خاندان سلطنتی، دکتر سیدحسین نصر، مبارزان چپ‌تواب، اپوزیسیون خارج‌نشین و... که همگی اینها در نگاه منفی به شریعتی سهیم هستند شکل گرفت.

نوع نگاه این دسته مخالفان شریعتی این‌گونه است که او را به عنوان یک فرد قدرنشناس قلمداد می‌کنند که به جای قدردانی از شاه برای اعزام او به فرانسه و تامین هزینه‌های تحصیلی‌اش و همچنین به واسطه عدم سرکوب او در حسینیه ارشاد علیه او دست به فضاسازی زد و جریان‌های مخالف شاه را بسیج کرد. حتی سیدحسین نصر در جایی از خاطرات خود عنوان می‌کند که درباره سخنرانی‌های شریعتی در حسینیه ارشاد هشدار داده بود اما شاه نسبت به این گفتمان بی‌توجه بود.

عمده مسائلی که این جریان در تاسیس جمهوری اسلامی به شریعتی نسبت می‌دهند شامل: ۱. ضدیت با غرب سرمایه‌داری و لیبرالیسم که درواقع این امر را برآمده از تفکر چپ مذهبی شریعتی می‌دانند. ۲. هویت اسلامی، در نگاه آنها شریعتی نه تنها بنیانگذار هویت اسلامی در ایران بلکه حتی بنیانگذار این نگاه در منطقه خاورمیانه است و به نحوی قصد دارند بنیادگرایی اسلامی را به گردن او بیندازند. ۳. اجرای شریعت، درواقع این امر برگرفته از تاکید شریعتی بر امر بازگشت به خویشتن بود. در نظر آنها گفتمان بازگشت به خویشتن دعوتی به بازگشت مسلمان با تمام وجوه بدون تامل به صدر اسلام است. آنها بدون توجه به ذات این مساله در اندیشه و تنها با پرداختن به ظواهر امر دست به این قضاوت می‌زنند.

به‌طور قطع بررسی‌ها و قضاوت‌های این جریان به هیچ عنوان دارای مبنای علمی و فکری نیست و صرفا قضاوت‌هایی سیاسی است تا تحلیل‌های فکری و علمی. به همین جهت در مواجهه با این جریان حتی نباید توقع داشت که قضاوت‌های با اتکا به مطالعه آثار شریعتی ارایه کنند حتی گاهی بدون مطالعه آثار او دست به تحلیل و قضاوت می‌زنند.

جریان‌های دست‌راستی و نئولیبرال‌های وطنی

گروه‌ها و جریان‌های دست راستی که غالبا طرفدار شکل خاصی از نئولیبرالیسم اقتصادی هستند به افراد و گروه‌هایی منصوب می‌شود که مخالف افکار چپ با همه اشکال آن و همچنین مخالف دخالت دولت در عرصه‌های مختلف بازار و جامعه هستند.

پیشینه حضور این جریان در فضای فکری و سیاسی ایران به روزهای پایان جنگ بازمی‌گردد که تحصیلکردگان اقتصاد در دانشگاه‌های مختلف دنیا به ایران بازگشته و مفاهیمی همچون دست نامرئی بازار، تعدیل اقتصادی، خصوصی‌سازی، رقابت‌گرایی در بازار و... در فضای فکری و سیاسی ایران باب کردند. این گروه هر چند در آغاز در اقلیت بودند اما به مرور و با حمایت‌های دولت وقت یعنی هاشمی رفسنجانی رشد و گسترش روزافزون یافتند تا در این فضا جایی برای خود باز کنند.

برای این جریان شریعتی را نمودی از یک سوسیالیست خام و احساسی می‌دانند که جریان چپ مذهبی با تکیه بر این افکار دولت‌گرایی و حضور همه‌گیر دولت در اقتصاد را ممکن کردند. به نظر آنان این افکار از مهم‌ترین موانع خصوصی در ایران بعد از انقلاب بوده و به همین جهت باید با تمام وجود علیه این تفکر ایستاد تا جوانه‌های توسعه مبتنی بر دست نامرئی بازار در این رشد و پرورش یابد.

از نمایندگان این جریان موسی غنی‌نژاد اقتصاددان و سیدجواد طباطبایی مورخ سیاسی ایران هستند که در بیان هر نوع اهانتی علیه شریعتی کوتاهی نکرده‌اند. به قول محمدمحسن راحمی روزنامه‌نگار: سیدجواد طباطبایی و موسی غنی‌نژاد، یک «جمهوری دموکراتیک بر پایه اقتصاد بازار آزاد» بود که به‌جای یا با مسخ جمهوری اسلامی و نظام امت و امامت، پیدا می‌شد و طبعا هواداران آن در مورد شریعتی و جلال به یک نقطه می‌رسیدند و رسیدند.

سیدجواد طباطبایی در گفت‌وگویی با یکی از سردبیران (یک روز پس از سالروز درگذشت شریعتی در سال ۸۷ و زمانی که طباطبایی هنوز در فرانسه زندگی می‌کرد و برای دیداری به تهران آمده بود) که در واقع مانیفست عبور از روشنفکری دینی است، به شریعتی و آل احمد می‌تازد و می‌گوید: «تاریخ معاصر ایران نه با «شارلاتانیسم سیاسی آل احمد» و «خیالبافی‌های شریعتی» آغاز می‌شود و نه به طریق اولی با روشنفکری دینی دو دهه اخیر پایان خواهد یافت. او در ادامه اضافه می‌کند: «امثال آل احمد و شریعتی و... به دلایل پیکار سیاسی و قدرت‌طلبی، می‌خواستند به هر قیمتی، مشروعیت نهادهایی را که از مشروطه‌خواهی برآمده بود، خدشه‌دار کنند.»

در تازه‌ترین برخورد این جریان با شریعتی ویژه‌نامه‌ای است که یکی از مجلات اقتصادی در شماره آخر خود به شریعتی اختصاص داده و در آن این‌گونه عنوان کرده است: در حساس‌ترین مقطع تاریخ در تله قرائت‌های نادرست از دین، جامعه و اقتصاد گرفتار شدیم. زمانی که جامعه ایران به سمت انقلابی تاریخی حرکت می‌کرد، «سوسیالیست‌های مسلمان» سرنخ افکار عمومی را در دست گرفتند و به تقبیح مهم‌ترین پیشران‌های توسعه پرداختند. آنها آزادی اقتصادی، مالکیت خصوصی، انباشت سرمایه و تعامل با جهان را نفی کردند و به دفاع از خودکفایی، عدالت اجتماعی و برابری برخاستند. سوسیالیسم، قبله آنان بود و زمانی که تفکرات‌شان با مفاهیم دینی درآمیخت، تغییر آن دشوارتر شد. در میان سوسیالیست‌های مسلمان جایگاه علی شریعتی از آن جهت ویژه است که بیشترین اثرگذاری را بر ذهنیت جامعه ایران در سال‌های منتهی به انقلاب داشت. ۴۳ سال از فقدان او می‌گذرد؛ اگر زنده بود همان حرف‌ها را تکرار می‌کرد؟

به هر حال قضاوت این جریان درباره شریعتی را باید عمیق‌تر نگریست و باید توجه کرد که در این نگاه هر چه هست به جز نگرش همدلانه با دوران تاریخی شریعتی و این امر به گونه‌ای قرائت واژگونه از تاریخ است که در جای خود باید بررسی بیشتری شود.

خانواده و فرزندان شریعتی

میراث ازدواج دکتر علی شریعتی و پوران شریعت‌رضوی ۴ فرزند بود با نام‌های احسان، سارا، سوسن و مونا. بدون شک این خانواده از گفتمان‌های اصلی افراد محل مراجعه برای شناخت شریعتی بوده‌اند. خیلی‌ها از جمله خود خانواده شریعتی قصد دارند در قالب نوشریعتی‌ها بازتعریف شوند اما من فکر می‌کنم تفکیک‌های مشخصی مابین این جریان و خانواده دکتر شریعتی وجود دارد.

مهم‌ترین ویژگی قرائت خانواده شریعتی از شخصیت افکار او را می‌توانم در یک جمله کلمه خلاصه کنم «سیاست‌زدایی.» درواقع تلاش‌های زیادی از سوی خانواده آن مرحوم انجام شده که هرگونه مفهوم انقلابی‌گری و سیاست‌گرایانه را از افکار شریعتی بزدایند و بیشتر او را در قامت یک متفکر، شخصیت فرهیخته، معلمی دلسوز و درنهایت کسی که نه در پی انقلاب سیاسی اجتماعی بلکه در پی انقلابی فردی و فرهنگی بود. احسان شریعتی در گفت‌وگویی با روزنامه اعتماد عنوان کرده است: انقلاب نزد شریعتی به معنای عمیق کلمه نوعی تحول فکری-شخصیتی یک انسان بود. انقلاب نوعی دگرگونی در جهان‌بینی بود. همه ابعاد یک انسان را دربرمی‌گرفت، روح و روان، سبک زندگی، تفکر و دیگر مسائل انسان.... شریعتی از نظر متدولوژی یا استراتژی انقلاب به یک انقلاب آگاهی‌بخش اعتقاد داشت. آگاهی‌بخشی به معنای معنوی کلمه که در آن مثلا پیامبران می‌آیند تا انسان‌ها را عوض کنند تا راه رهایی‌بخش خود را پیدا کنند. درواقع نوعی خودسازی انقلابی مدنظر او بود که از فرد شروع می‌شود.

این نوع نگاه عمیقا با آن وجه سیاسی که شریعتی اتفاقا در بسیاری از کارها و حتی در اعمال خود نشان می‌داد تفاوت داشت. در اشارات زیادی شریعتی به مصدق و دیگر رهبران سیاسی مذهبی و تمثیل‌های تاریخی که ارایه می‌کرد کاملا در پی یک مبارزه سیاسی بود. شاید نتوان به این راحتی درباره امر تاسیسی در افکار شریعتی سخن گفت اما تقلیل دادن پروژه او به یک انقلاب معنوی خود یک خطای فاحش تاریخی است و گرنه چرا باید شریعتی با شنیدن خبر اعدام مبارزان انقلابی در جریان‌های مختلف مذهبی در سخنرانی‌ها لحن و بیان او دچار دگرگونی شود.

نتیجه‌گیری

در این مجال کوتاه به شکلی بسیار مختصر درباره گروه‌ها و جریان‌های سیاسی فکری که سعی داشته‌اند در برابر شریعتی موضع‌گیری کنند، بیان شد. عمده آسیب این جریان‌ها خارج کردن شریعتی از بافت تاریخی و برخورد غیرعلمی و غیرتاریخی با شریعتی است. حتی جریان نو شریعتی‌ها که بسیار بر این امر تاکید دارند خود در مواقعی به مواجهه نوستالژیک و گاهی رمانتیک دچار می‌شوند. در واقع در کمتر این جریان‌ها به گوهر و ذات اندیشه شریعتی توجه شده است. شاید کمتر کسی مانند هگل فیلسوف شهیر آلمان سعی داشت به ما یاد دهد که اندیشیدن به پروژه یک متفکر نباید محدود به نتایج و قضاوت‌های نهایی او باشد، چراکه پروژه هر متفکری به میزان عمق تفکر و تلاش او و پرداختن به یک پدیده ارزشمند است. در میان دسته‌های فوق شاید کمتر جریانی بوده که به این مساله توجه داشته باشد. شریعتی متفکری عمیقا مدرن، سیاسی‌اندیش و خلاق بود که صرفا با مطالعه دقیق نوشته‌ها و سخنرانی‌ها می‌توان به این امر رسید. آنچه اینجا واقعیت دارد این است که شریعتی قصد بیان معنای جدیدی از «اسلامی» بودن داشت که با ابداع زبان جدید سیاسی در ایران مدرن این امر امکان‌پذیر شد. عمده این امر باید بیشتر و عمیق‌تر اندیشید. این ابداع در زبان سیاسی امکانات جدیدی برای ایجاد تخیل سیاسی در اختیار مبارزان علیه استبداد شاه نهادامری که بسیاری از جریان‌های مدعی روشنفکری و مبارز از انجام آن عاجز بودند و حتی نتوانستند ارتباطی بسیط و عمیق با مردم پیدا کنند. برای بیان اهمیت شریعتی همین بس که در میان متفکران تاریخ معاصر کمتر کسی را می‌توان دید که تا بدین حد در میان نسل‌های مختلف طرفدار داشته باشد و همچنان با گذر این سال‌ها سخنان او محل ارجاع و مشاجره باشد. هیچ متفکر و روشنفکری را در تاریخ معاصر نمی‌توان سراغ داشت که تا بدین اندازه مانایی و ماندگاری داشته باشد. این اهمیت را نباید در قالب برچسب‌هایی مانند پوپولیست بودن یا عوام‌پسند بودن خلاصه کرد بلکه خود دارای پیچیدگی‌های زیادی است که باید بیشتر به آن اندیشید تا طرد کرد.

صحبت و قضاوت درباره شریعتی شاید در این مجال کوتاه نگنجد اما من فکر می‌کنم همچنان نیازمندیم با رجوع به ابزارهای نظری جدید و متفاوت از نسل‌های گذشته باز هم به بازخوانی این شخصیت مهم بپردازیم. نسل امروز حق دارد قضاوت خود را بیان کند هر چند گاهی که به خطا اما اینکه با عناوینی همچون عبور از یک جریان یا از مد افتادن یک تفکر یا خیلی از مسائل دیگر نباید شخصیت‌های مهم تاریخی حذف و به کناری نهاده شوند. امید است که این نوشته به این بازخوانی کمکی کرده باشد.

در کمتر این جریان‌ها به گوهر و ذات اندیشه شریعتی توجه شده است. شاید کمتر کسی مانند هگل فیلسوف شهیر آلمان سعی داشت به ما یاد دهد که اندیشیدن به پروژه یک متفکر نباید محدود به نتایج و قضاوت‌های نهایی او باشد، چراکه پروژه هر متفکری به میزان عمق تفکر و تلاش او و پرداختن به یک پدیده ارزشمند است. در میان دسته‌های فوق شاید کمتر جریانی بوده که به این مساله توجه داشته باشد. شریعتی متفکری عمیقا مدرن، سیاسی‌اندیش و خلاق بود که صرفا با مطالعه دقیق نوشته‌ها و سخنرانی‌ها می‌توان به این امر رسید. آنچه اینجا واقعیت دارد این است که شریعتی قصد بیان معنای جدیدی از «اسلامی» بودن داشت که با ابداع زبان جدید سیاسی در ایران مدرن این امر امکان‌پذیر شد.